

به مناسبت یوم‌الله سوم خرداد و سالگرد حماسه الهی، تاریخی، عظیم و ماندگار آزادی خرمشهر، درود می‌فرستیم بر تمامی شهدای دفاع مقدس و یادی می‌کنیم از برخی شهدای سرافراز خونین‌شهر.

شهبان حسین و فرحان اسدی

ماه‌ها قبل از حمله همه‌جانبه ارتش بعث عراق و شروع رسمی جنگ تحمیلی، جابه‌جایی و تحرک گسترده یعنی‌ها در خطوط مرزی حکایت از نیت سوء صدام داشت؛ حتی در ۲۱ خرداد ۱۳۵۹، پاسداران خرمشهری آقایان موسی بختور و عباس فرحان اسدی در درگیری‌های مرزی با رژیم بعث عراق به شهادت رسیدند و به‌عنوان نخستین شهدای خرمشهر شناخته شدند و شهادتشان نیت صدام برای شروع جنگ را برملا کرد. ده روز قبل از تهاجم همه‌جانبه دشمن نیز درگیری‌های شدیدی رخ داد و یعنی‌ها به پاسگاه‌های مرزی حمله‌وری می‌شدند لذا مدافعان خرمشهر، مقاومت خرمشهر را ۴۵ روزه می‌دانند، نه ۳۵ روزه.

شهبان سیدحسین و سیدعلی حسینی

خاطرات خانم سیده زهرا حسینی از نخستین روزهای جنگ در خرمشهر در کتابی با عنوان «دا» منتشر شد که از همان اول بسیار با استقبال مواجه شد و به‌عنوان کتاب برگزیده معروف و به سرعت بالغ بسر یکصدبار تجدید چاپ گردید. رهبر معظم انقلاب اسلامی این کتاب را کتاب بسیار خوب و قابل طرح در سطح جهلی دانست‌اند.

مطابق مطالب مندرج در این کتاب، خانواده سیده زهرا حسینی از روستای کردشیم زرین‌آباد دهلران در استان ایلام به شهر بندری بصره در جنوب عراق مهاجرت کردند و او و چهار خواهر و برادرش در بصره به دنیا آمدند.

پدرش سیدحسین حسینی به دلیل مبارزاتی که علیه رژیم بعثی داشت، دائم تحت تعقیب استخبارات عراق بود و در نهایت دستگیر و شکنجه و زندانی شد. یکبار وقتی خانواده به ملاقاتش رفتند، وی را در قسمی آهنی یافتند در حالی که انگار تمام بدنش خشک شده بود، کم‌ر و زانوهاش خمیده شده بود و نمی‌توانست راحت راه برود. خانواده به خرمشهر رفتند و پدر هم مدتی بعد به آنها پیوست.

در دوران طاعون، پدر برای انجام کارهایی به ایلام می‌رود. از قضا همان روزها پسادگان ایلام را منفرج می‌کنند. سلواک پدر را به‌عنوان مظنون حادثه دستگیر کرد و سه، چهار ماه در زندان بود.

در اوج مبارزات انقلابی، خانوادگی در مبارزات ضدطاغوت در خرمشهر بسیار فعال بودند به‌ویژه پدر و برادر شهیدش.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، غائله خلق عرب پیش آمد که هدف اصلی‌شان جدا کردن خوزستان از خاک ایران و الحاق آن به عراق بود. نیروهای انقلابی از جمله خانواده حسینی در برابرشان ایستادند و بالاخره درگیری آغاز شد که اوج آن سه روز طول کشید و با این حرکت، غائله خلق عرب سرکوب شد.

با آغاز جنگ تحمیلی و تهاجم گسترده یعنی‌ها به خرمشهر و به شهادت رسیدن عده زیادی از مردم، همین که اعلام کردند جسد شهدا در گورستان روی زمین مانده است، سیده زهرا حسینی که در آن هنگام دختری هفده ساله بود به یاری غسالان شافت و با شهامت و مقاومت روحی کم‌نظیری در کار غسل و کفن و دفن شرکت کرد. در هر کاری که پیش می‌آمد، از امدادگری، زخم‌بندی، حمل مجروحان، تعمیر و آماده‌سازی اسلحه، پخت‌وپز و توزیع امکانات فعالیت داشت. خواهر کوچک‌ترش را هم در کارها شرکت داد. پدر و برادرانش جزو مدافعان شهر بودند و قهرمانانه جنگیدند. پدرش سیدحسین حسینی سجاهه و جعبه نوارهای قرآن و بیسطش را زیر آتش شویپ و تانک همراه داشت و دائم نوار قرآنش روشن بود.
به گفته یکی از هم‌زمانش: اصلا نامیدی توی این مرد راه نداشت. عراقی‌ها که هجوم می‌آوردن طرفمون، می‌خواستیم فرار کنیم، آقا سید آرام‌ام می‌کرد؛ چنان به ما روحیه می‌داد که فکر می‌کردیم رستم هستیم… زیر آتش توپ و تانک نمازش رو می‌خواند.

پدر در ۵ مهر ۱۳۵۹ به شهادت رسید. سید علی حسینی، یکی از برادرانش شهادت‌ها را پیش پی شنیدند. یکبار وقتی مادرش به او گفته بود: علی، کی عروسی تو رو ببینم؟ گفته بود: عروسی من روز شهادت منه. وقتی مرا به طرف قبرم می‌برند، من به جلفام وارد می‌شوم. من دوست دارم با خونم خط‌کشی کنم.

سید علی، به فاصله کوتاهی از پدر در ۱۰ مهر ۱۳۵۹ به شهادت رسید و در کنار مزار پدر به خاک سپرده شد.

سیده زهرا در خاکسپاری پدر و برادر همه‌کاره بود و با دست خود آنان را در گور نهاد.

مادر سیده زهرا در مراسم خاکسپاری سیدحسین حضور داشت اما تا ماهه‌ا نگذاشتند تا از شهادت سیدعلی خبردار شود.

بعد از چهار ماه، پدربزرگ سیده زهرا آنان نماز صبح را می‌دهد و شروع به خواندن مرثیه عاشورا به زبان عربی می‌کند. تک‌تک یاران مولا حسین(ع) را مقتل خوانی و با صدای بلند نشنویم می‌کند. از مولا حسین(ع) می‌خواند و هنگامی که به علی‌اکبر(ع) می‌رسد، به دخترش می‌گوید سیدعلی تو هم به علی‌اکبر حسین پیوست.

خود سیده زهرا جایز جنگ تحمیلی است و در جریان دفاع از خرمشهر ترکشی در تخاص او جای گرفت و مجروح گردید.

برادر دیگرش سیدمنصور، در جبهه‌های جنگ تحمیلی و بعد از جنگ در پاک‌سازی مناطق الوده به مین و در تفحص شهدا در خرمشهر و به‌عنوان مدافع حرم در سوریه مهاجرت نمود و بارها مجروح شد و سرانجام در سال ۱۳۹۶ بر اثر جراحات به‌جا مانده از جنگ به شهادت رسید.

شهبان بهنام محمدی‌راد

بهنام می‌گفت: من غلام امام حسین(ع) هستم، بهنام عاشق امام حسین بودم و در دفاع از کشورش به امام حسین اقتدا کرد.



قرآنی را که همیشه به همراه داشت، می‌خواند. سرانجام در ۱۷ اردیبهشت ۱۳۶۱، هنگامی که مشغول سرکشی به گردان‌های مستقر در خط مقدم بود، پس از آوردن آمبولانس برای چند زخمی، زیر خط آتش شدید دشمن، بر اثر اصابت ترکش توپ به شهادت رسید.

شهید سید ابوالحسن میرسالاری

طلبه شهید سید ابوالحسن میرسالاری در خانواده‌ای متدین از سادات میرسالار در شهرستان هفتگل در شمال استان خوزستان دیده به جهان گشود.

از هسان دوران کودکی علاقه فراوانی به انجام فرایض دینی از جمله نماز و روزه داشت و قبل از رسیدن به سن تکلیف آنها را ادا می‌کرد. بسیار مومن و صادق بود. توکل به خدا و اخلاص در عمل دو ویژگی مهم شهید است. با اوج‌گیری انقلاب اسلامی با اینکه نوجوان بود ولی پا به پای مردم در راهبیمایی‌ها و محافل دینی شرکت می‌نمود.

جنگ و گریزی که در شهر جریان داشت یار و کمک حال بچه‌ها بود. گاهی نیز از غفلت هم‌زمانش استفاده می‌کرد و به دل دشمن می‌زد. منفجر کردن تانک، به غنیمت گرفتن اسلحه و نارنجک، اسیر کردن و هلاکت یعنی‌ها از وی نقل شده است.

سرانجام در اثر اصابت ترکش‌های خمپاره به قلب شهادتش، در خواب دیده بود که در یک دشت سرسبز، حضرت امام حسین(ع) سوار بر اسب از راه رسیدند و بهنام را با لین خندان سوار بر اسب نموده و با خود بردند.

شهید سید محمدعلی جهان‌آرا

شهید سید محمدعلی جهان‌آرا در شکل‌گیری سپاه خرمشهر نقش فعال و اساسی داشت و ابتدا مدتی مسئولیت واحد عملیات و سپس فرماندهی سپاه خرمشهر را به عهده گرفت. هم‌زمان جهاد سازندگی خرمشهر را نیز پایه‌گذاری کرد. وی اوایل سال ۱۳۶۰ با حفظ سمت فرماندهی سپاه خرمشهر، به سمت فرماندهی سپاه پاسداران اهواز و سرپرستی ستاد منطقه هشت سپاه منصوب شد.

خاکی بودن، مردمی بودن و شهادت‌طلب بودن،

ویژگی‌های بارزش بود. در نخستین روزهای آغاز جنگ، با نیروهای بسیار محدود و بدون پشتیبانی از مرکز، به دلش افتاد که این لطف امام زمان(عج) است و حرکتی کرد تا متوجه شوند زنده است.

او را به سنگرشان برند و غذا دادند. بعضی از عراقی‌ها که فارسی بلد بودند، گفتند که به زور آنها را به جبهه آورده‌اند. دکترشان معاینه و پانسمانش کرد. تمام تنش پر از ترکش بود و دردناک. سوار تانکش کرد تا به عقب منتقل کنند. در یک لحظه وقتی خدمه تانک پیاده شدند و دید کسی دور و بر تانک نیست، از فرمت استفاده کرد و کمی سینه‌خیز و کمی به حالت دو به سمت سنگرها خودی آمد.

پس از مداوا دوباره به جبهه رفت و در عملیات بیت‌المقدس با رزمی متهورانه به شهادت رسید. پیکر مطهرش بعد از نه روز که روی ش‌های داغ خوزستان افتاده بود، به عقب منتقل گردید. بیست گلوله به به شسکم و سینه‌اش خورده بود و گلوله‌ای پشت‌سرش. صورتش روی ش‌های داغ بدجوری سوخته بود. با این وجود آن قدر تر و تازه و تمیز بود که انگار نه انگار چند روزی در آن هوای گرم روی زمین مانده است.

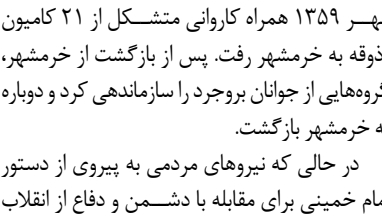
شهبان حاجی‌شاه و محمدی‌زاده

شهبان شهناز حاجی‌شاه و شهناز محمدی‌زاده در مکتب قرآن خرمشهر مشغول فعالیت‌های مذهبی بودند که جنگ آغاز شد. این دو خواهر شجاع با شروع جنگ تحمیلی به همراه خواهران دیگر که در شهر مانده بودند، امدادگری و آذوقه‌رسانی به رزمندگان را انجام می‌دادند. هم امدادگری می‌کردند و هم اسلحه به دست می‌گرفتند. سرانجام در هشتم مهر ۱۳۵۹ در هنگام رساندن آذوقه بر اثر ترکش خمپاره به شهادت رسیدند.

شهید محمد مختاری

ناویان سوم محمد مختاری کرچگانی از تکاوران نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران است.

در سال ۱۳۴۶ به نیروی دریایی ارتش رفت. دوره کماندوگری می‌کردند و هم اسلحه به دست می‌گرفتند. سرانجام در هشتم مهر ۱۳۵۹ در هنگام رساندن آذوقه بر اثر ترکش خمپاره به شهادت رسیدند.



این دو خواهر شجاع با شروع جنگ تحمیلی به همراه خواهران دیگر که در شهر مانده بودند، امدادگری و آذوقه‌رسانی به رزمندگان را انجام می‌دادند. هم امدادگری می‌کردند و هم اسلحه به دست می‌گرفتند. سرانجام در هشتم مهر ۱۳۵۹ در هنگام رساندن آذوقه بر اثر ترکش خمپاره به شهادت رسیدند.

پس از مدتی استراحت دوباره به جبهه بازگشت. بعد از شهادت جهان‌آرا، فرامنده سپاه خرمشهر شد. با یک موتور مرتباً در خط مقدم جبهه می‌رفت و به هماهنگی گردان‌های مستقر در خط می‌پرداخت. به اسام خمینی علاقه عظیمی داشت و همیشه پیام‌ها و سخنرانی‌های اسام را مطالعه و به‌پیشی تحلیل می‌نمود و همه اوقات با یک حرمت خاصی از ایشان یاد می‌کرد و اطاعت کامل خویش را از فرامین امام ابرار می‌نمود.

در شنب شهادتش در جادر فرماندهی به شندت ناله می‌کرد و نهیج‌البلاغه و دعای کمیل و



خود داشت. چند نفر از تکاوران به همراه فرمانده‌شان در شرق خرمشهر در فرمانداری گرفتار شده و آذوقه و مهمات‌شان تمام شد.

محمد مختاری که در پیکارهای خیابانی تانک‌های بی‌شمار عراقی را نابود کرده بود، داوطلبانه خودرویی را پر از مهمات کرده و زیر آتش دشمن جلوی فرمانداری می‌رساند که در همین هنگام تک‌تریانز دشمن پیشانی او را نشانه رفته و آربی‌جیز عراقی نیز خودرو را به آتش می‌کشد و به شهادت می‌رسد.

شهید محمد رضا دشتی‌زاده

بعد از اشغال خونین شهر، رزمندگان خرمشهری مقر سپاه پاسداران را بیرون از شهر در کنار جاده آبادان، در ساختمان هتل پرشین سابق برپا کردند و بلافاصله برای بیرون راندن دشمن یعنی از خرمشهر، تدابیری را اندیشیدند. قدم اول شناسایی شهر بود و بعد از آن اطلاعات در موقعیت دشمن و شناسایی واحا و ادوات و امکاناتش.

یزید زمان، صدام است و حسین زمان، خمینی. از بیرق یزید بیرون بیایدد و زیر پرچم حسین(ع) قرار بگیریید. فرمانده سیه‌چهره عراقی‌ها با سرنیزه کلانشیکف به سمت شیخ حمله‌ور شد و سرنیزه را به شقیقه‌اش فرو کرد.

از شیخ فقط تکبیر و آیه «انالله و انا الیه راجعون» شنیده می‌شد تا به شهادت رسید.

شهید محمد رضا دشتی‌زاده

بعد از اشغال خونین شهر، رزمندگان خرمشهری مقر سپاه پاسداران را بیرون از شهر در کنار جاده آبادان، در ساختمان هتل پرشین سابق برپا کردند و بلافاصله برای بیرون راندن دشمن یعنی از خرمشهر، تدابیری را اندیشیدند. قدم اول شناسایی شهر بود و بعد از آن اطلاعات در موقعیت دشمن و شناسایی واحا و ادوات و امکاناتش.



یزید زمان، صدام است و حسین زمان، خمینی. از بیرق یزید بیرون بیایدد و زیر پرچم حسین(ع) قرار بگیریید. فرمانده سیه‌چهره عراقی‌ها با سرنیزه کلانشیکف به سمت شیخ حمله‌ور شد و سرنیزه را به شقیقه‌اش فرو کرد.

از شیخ فقط تکبیر و آیه «انالله و انا الیه راجعون» شنیده می‌شد تا به شهادت رسید.



یزید زمان، صدام است و حسین زمان، خمینی. از بیرق یزید بیرون بیایدد و زیر پرچم حسین(ع) قرار بگیریید. فرمانده سیه‌چهره عراقی‌ها با سرنیزه کلانشیکف به سمت شیخ حمله‌ور شد و سرنیزه را به شقیقه‌اش فرو کرد.



یزید زمان، صدام است و حسین زمان، خمینی. از بیرق یزید بیرون بیایدد و زیر پرچم حسین(ع) قرار بگیریید. فرمانده سیه‌چهره عراقی‌ها با سرنیزه کلانشیکف به سمت شیخ حمله‌ور شد و سرنیزه را به شقیقه‌اش فرو کرد.

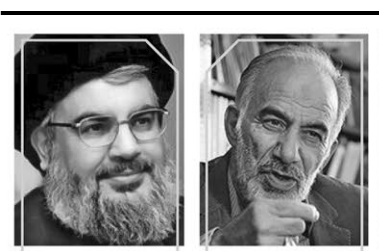
از شیخ فقط تکبیر و آیه «انالله و انا الیه راجعون» شنیده می‌شد تا به شهادت رسید.

یزید زمان، صدام است و حسین زمان، خمینی. از بیرق یزید بیرون بیایدد و زیر پرچم حسین(ع) قرار بگیریید. فرمانده سیه‌چهره عراقی‌ها با سرنیزه کلانشیکف به سمت شیخ حمله‌ور شد و سرنیزه را به شقیقه‌اش فرو کرد.

صفحه ۷

دوشنبه ۲ خرداد ۱۴۰۱

۲۱ شوال ۱۴۴۳ – شماره ۳۰۳۰



مجروح شد و برای معالجه به آلمان رفت.

پس از معالجه و بهبودی به سوریه رفت و از آنجا به کمک برادران فلسطینی‌اش شافت در چند عملیات در فلسطین اشغالی شرکت کرد و تجارب خود را به مبارزان فلسطینی انتقال داد. دوره آموزش جنگ‌های نامنظم را در لبنان دید. پس از چهار ماه به وطن بازگشت و در مسئولیت‌های رئیس جهاد سازندگی خرمشهر، فرمانده انتظامات استانداری خوزستان و فرمانده کمیته انقلاب اسلامی اهواز فعالیت کرد.به دنبال حمله وحشیانه حکومت بعث صدام، گروهی از رزمندگان را در مسجد سلمان فارسی اهواز سازماندهی کرد و به جبهه شافت و شکارچی تانک در خرمشهر شد.

فرمانده بودا‌امیشتار از نیروهای تحت فرماندهی‌اش تلاش می‌کرد، سرانجام در شتم مهر ۱۳۵۹ که برای شناسایی به نزدیکی‌های پل نو رفته بود، مورد هدف گلوله‌های دشمن قرار گرفت و به شهادت رسید.

شهید مصطفی کربایی

امیر سرلشکر شهید مصطفی کربایی یکی از فرماندهان شهید نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران است.
در دوران طاعون وارد دبیرستان نظام ارتش در تهران شد. پس از طی موفقیت‌آمیز دوره عالی پیاده به دانشکده افسری منتقل و مسئولیت فرماندهی و اسنادی یگان‌های دانشجویی را برعهده داشت و تا پیروزی شوکمند انقلاب اسلامی به تربیت و آموزش دانشجویان پرداخت که افسران تربیت‌یافته وی با شایستگی تمام در طول هشت سال دفاع مقدس خوب درخشیدند.

در سال ۱۳۵۸ به لشکر ۹۲ زرهی اهواز منتقل و در گردان ۱۵۸۱ ذر خرمشهر به‌عنوان افسر عملیات گردان منصوب شد. پس از نبردهای شبانه‌روزی در صحنه کارزار دفاع از خرمشهر، در ۱۶ مهر ۱۳۵۹ بر اثر اصابت ترکش توپخانه دشمن به شهادت رسید.

شهید قاسم خسروی

در جاده متهتبی به پلیس‌راه خرمشهر، مقاومت استوار قاسم خسروی و هم‌زمان معودش، سدی محکم در برابر عبور نیروهای یعنی ایجاد کرده بود. آنها، در حالی که تنها به اسلحه سبک مجهز بودند، هفت روز مقاومت کردند و در نهایت همگی به شهادت رسیدند. شهید استوار قاسم خسروی در حالی که بدون داشتن هیچ موضع و سنسگری، دشمن را هدف قرار می‌داد، رجز می‌خواند که: من زنده باشم و تو به خاک من تجاوز کنی. او یک هفته حرکت ستونن عراقی را در پلیس‌راه خرمشهر به عقب انداخت و سرانجام دشمن با به شهادت رساندن وی و هم‌زمانش توانست از پلیس راه عبور کرده و وارد خرمشهر شود.

شهید مهدی تهمتن

سرگرد شهید مهدی تهمتن به دانشکده افسری نیروی زمینی رفته و پس از گذراندن دوره افسری، به‌عنوان دانشجوی ممتاز شناخته‌شده و در ستاد نیروی زمینی در لویزان مشغول به خدمت می‌شود. پس از آن جهت تدریس علوم نظامی به دانشکده افسری می‌رود. با آغاز جنگ تحمیلی، به دعوت شهید سرلشکر نامجوی فرمانده وقت دانشکده، به‌صورت داوطلبانه به جبهه‌های جنوب می‌رود و در ۲۴ مهر ۱۳۵۹ در حالی که فرماندهی گردان آفندی لشکر ۹۲ زرهی را برعهده داشت، در حال مبارزه مستقیم و تن به تن با دشمن متجاوز در خرمشهر به شهادت می‌رسد.

شهید عباس شفق

عباس شسفف بعد از پیروزی انقلاب اسلامی وارد مجموعه سپاه پاسداران شد و بعد از گذراندن دوره مقدماتی آموزشی، برای گذراندن دوره‌های پیشرفته وارد فرودگاه مهرآباد شد. پایان دوره آموزشی پیشرفته عباس با آغاز جنگ تحمیلی هم‌زمان شسدد. پس از عملیات‌ها در منطقه بازی‌دراز به شدت مجروح شد. ماجرا از این قرار بود که شب دوم اردیبهشت ۱۳۶۰ با نیروهایش تا عمق مواضع دشمن نفوذ کرده بودند. دشمنن از همه سمت آنها را زیر آتش گرفته بود. لحظه‌ای رگبار گلوله‌ها و آتش خمپاره‌ها قطع نمی‌شد. ناقلی زهره‌ای محکم به سینه‌اش خورد و به زمین کوبیده شد. از همه جای بدنش خون جاری بود. یعنی‌ها بالای سرش آمدند. یکی از آنها لگدی به پهلویش زد و با پوئین دست شکست‌اش را فشار داد. درد تمام وجودش را گرفت، ولی صدایی از دهانش بیرون نیامد. همین کار باعث شد تا تیر خلاص نزنند. یکی از پاهایم خرد شده بود، دست راستش شکسته بود، ترکشی پهلویش را سوراخ کرده بود و چند ترکش ریز و درشت هم سر و صورتش را غرق خون کرده بود. در آن ظلمت شبسبانه و سرما، غرق مناجات بود. مدتی بعد هم‌رزمش رسید و پیکرش را روی دوش انداخت و به گمان اینکه به شهادت رسیده است، او را به معراج‌الشهدا برد. در آنجا علامت حیاتی را در او دیدند و سریع به بیمارستان منتقلش کردند و بعد از مدتی بهبودی حاصل شد.

پس از بهبودی دوباره در جبهه‌ها حضور پیدا کرد. در عملیات دیگری در سرپل ذهاب به‌عنوان فرمانده گردان میثم تمپ تیار ۲۷ محمد رسول‌الله(ص) بار دیگر مجروح شسدد. اما با وجود جراحات باز در جبهه حضور پیدا کرد و در ۲ خرداد ۱۳۶۱ در مرحله سوم آزادسازی خرمشهر در حال ورود به خرمشهر به کمین نیروهای یعنی خودی و بعد از درگیری شسددید به شهادت رسید.

شهیدان شاه‌الله رضایی

ان‌شاه‌الله رضایی بعد از سپری کردن آموزش‌های لازم، به‌عنوان یزشک‌بار غارم جبهه دارخوین شد و حدود دو ماه و نیم در این جبهه مشغول خدمت شسدد. پس از آن مدتی را در بهداری سپاه بروجرد به خدمت گذراند و دوباره غارم جبهه شد و در عملیات بیت‌المقدس به یاری مجروحان ششافت.

پس از پیروزی افتخارآمیز رزمندگان اسلام در این عملیات و آزادسازی خرمشهر، به مسجد جامع خونین‌شهر رفت. در ۵ خرداد ۱۳۶۱، به درگاه خداوند متعال راز و نیاز می‌کرد که به هنگام نماز در محراب عبادت با اصابت ترکش خمپاره به سسرش به شهادت می‌رسد.